

یادگاری از انارك

انارك قریه‌ای است در کویر مرکزی ایران ، که در حدود چهل و پنج کیلومتری مشرق نائین واقع شده ، و مانند همه آبادی های کویری از جهات عدیده جالب و شایان مطالعه میباشد . مثلاً این يك سئوال بسیار مهمی است که آیا حدود انارك همیشه مانند امروز خشک و بی آب بوده و یا در گذشته نه چندان دور ، رطوبت بیشتری داشته است ؟ هم چنین است مسئله قدمت این آبادی که مسلماً با مسئله آب و هوا بی ارتباط نیست ، و خصوصیات لهجه ، فولکلور ، معتقدات و مراسم محلی .

انارك در وسط يك ناحیه معدن خیز کویر واقع شده و نگارنده از آذرماه سال ۱۳۱۶ شمسی قریب دو سال به عنوان شیمیست در آنجا کار می کردم . از بدو ورود این قریه را از حیث خصوصیات زیستی و اخلاقی مردم که جمله از نیکانند ، و از حیث نوع معماری جالب یافتیم ؛ و با اطمینان می توانم بگویم که ایام اقامت در انارك از شیرین ترین روزهای عمر من بود . در زمینه معماری ، صرف نظر از حصاری که مردم بدور قریه کشیده بودند و برج های دیده بانی متعددی که بر بالای تپه ها ساخته بودند و حکایت از نا امنی های اواخر دوران قاجاریه می کرد ، و صرف نظر از گنبد های خشتی و بادگیر های زیبا و صفه های مصفااتی که از ویژه گی های معماری کویری هستند ، چیزی که از همان نگاه اول توجه مرا جلب کرد بنائی بود که در وسط میدان نگاه کوچکی در محل تقاطع دو کوچه قرار داشت . این بنا شکل يك نیم ستون هشت ضلعی را داشت با ارتفاع تقریبی يك متر و بیست و بقطر تقریبی يك متر که بر روی يك پایه سنگی با ارتفاع تقریبی ۳۰ سانتیمتر قرار داشت و از آجر اعلا و بسیار محکم و زیبا ساخته شده بود . تو پر بود و هیچگونه در پیچه یا منفذی نداشت و سطح بالائی آن صاف و هموار بود .

در مقابل این پرسش که این بنا چیست و برای چه ساخته شده یا هیچکس جواب درستی نمیداد بطوری که گوئی در این زمینه رازی نهفته بود که از افشای آن به بیگانگان ، و یا شاید فقط به «متجددین» ، اکراه داشتند . می گفتند سابق در چهار راه های دیگری از قریه نیز چنین بناهایی بوده که بتازگی خراب شان کرده ایم . اتفاقاً همین یکی را هم باندك فاصله خراب کردند ولی خوشبختانه من در همان اوایل ورود عکسی از آن تهیه کرده بودم .

استاد حبیب یغمائی غزل معروفی دارند بمطلع «به جستجوی ورق پاره نامه ای دیروز
چو روزهای دگر عمر خود بها کردم» که در حقیقت زبان حال همه اهل کتابی است که ضمن
نابسامانی های دیگر بایگانی درستی هم ندارند . من هم بمصدق همان احوال سال ها بود که
آن عکس را گم کرده بودم ولی اخیراً ضمن يك خانه تکانی با یکدنیا مسرت بارش یافتم و



نیم ستون هشت ضلعی در میدانگاه کوچکی از قریه انارك بسال ۱۳۱۶ شمسی .
بر بالای تپه يك برج دیده بانی است

بسم آمد که مجدداً بنحوی دفن گردد و مضمون آن برای همیشه ندیده بماند . لذا عکس
مزبور را با اندک توضیحی تقدیم میدارم تا در مجلهٔ یغما چاپ شود که قطعاً زمانی از نظراهل
علم در حد خود مفتنم خواهد بود .

مطلب مهم دربارهٔ این بنا البته عبارت از مبنای تاریخی و نیز مفهوم فرهنگی آن در
زمان حاضر است .

آقای سید محمد تقی مصطفوی استاد باستانشناسی ضمن مقاله‌ای تحت عنوان « آثار
سنن پیش از اسلام در اماکن متبرک اسلامی ایران » مینویسند:

« ... در بعضی انبیهٔ اسلامی ایران در وسط صحن یا محوطهٔ آن سکو و یا پایه‌ای برای
جای افروختن آتش بنا می‌نمایند و ضمن انجام مراسم مذهبی بر فراز آنها آتش می‌افروزند .

* نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان مورخهٔ شهریور ماه ۱۳۴۷

اینگونه سکوها و یا پایه‌ها که عموماً به صورت هشت ضلعی و احیاناً مدور ساخته شده است بنام کلک خوانده می‌شود و کسانی که بوضع آبادیها و روستاهای دور و نزدیک یزد و کرمان آشنا هستند اظهار میدارند که احداث این گونه کلک‌ها در تکیه‌ها و حسینیه‌ها و حتی درمحل تقاطع بسیاری از کوچه‌های آبادی‌های آن نواحی امری معمول و متداول است .

بنا بر این قول باید نیم ستون انارک را یادگاری از دوران زردشتیگری در ایران دانست ، ولی با این حال مسئله‌ای که در بالا طرح شد یعنی مبنای تاریخی و مفهوم فرهنگی بنا هم چنان مجهول باقی میماند . توضیح اینکه هنوز جای این سئوالات باقیست که آیا این بنا یک ابتکار زردشتی بوده و یا دین زردشت نیز آنرا از یک آئین باستانی تری بارث برده است ؟ و نیز آیا علت بقا و دوام این بنا که حسینیه‌ها و تکایا که محل سوگواری هستند چیست ؟ هم‌چنین آیا بنای این آثار درمحل تقاطع کوچه‌ها چه معنایی دارد ؟ و یا بعبارت دیگر آیا امروزه نقش فرهنگی آنان در اجتماعات مربوطه چیست ؟ و بالاخره آیا این بناها چرنا غالباً بصورت هشت ضلعی ساخته شده‌اند ؟

* * *

در بارهٔ مجموع مسائل بالا بعنوان یک پیشنهاد آزمایشی باید بگوئیم که با احتمال قوی نیم ستون مورد بحث نمودار سمبولیک درخت زندگی است - «درختی» که خود یک سمبول خیلی باستانی است و با معتقدات و مراسم ملل بسیاری عجین است .

بررسی مسئلهٔ زمان و مکان پیدایش سمبولیزم درخت زندگی و چگونگی گسترش جهانی آن ما را با پاره‌ای از غوامض علم انسان شناسی مواجه میسازد که تا بحال هم چنان مبهم و لاینحل مانده‌اند . درعین حال این نکته شایان تذکر است که مسائل غامض مزبور در پرتو دانشی که امروزه دربارهٔ جغرافیای باستانی آذربایجان ایران در دست است باسانی قابل حل میباشد ولی طبعاً طرح آن مستلزم مقدمات بسیار است . لذا عجلتاً همین قدر باید بگوئیم که با احتمال قریب به یقین نمونهٔ اولیه و سرچشمه اصلی همه درخت‌های زندگی جهان درخت ویسپو پیش اساطیر ایرانی است که «مادر همهٔ داروها و رستنی‌هاست» و در یک زمان خیلی باستانی در دریای «فرافکرت» یعنی بحر خزر وسیع آن زمان قرار داشته است . احتیاج بگفتن ندارد که بدین طریق باید سمبولیزم مورد بحث را خیلی باستانی دانست ، و در حقیقت گسترش بسیار وسیع آن در جهان امروزی هم نمودار و مؤید همین اصل است .

سمبولیزم درخت زندگی در فرهنگ ملل بصور بسیار گوناگونی خود نمائی میکند ولی باسانی میتوان یک ارتباط بنیادی را در بین آنان تشخیص داد . من باب مثال سه نوع مختلف آنرا ذیلا معرفی می‌کنیم :

۱- استعمارگران اروپائی قرون اخیر ضمن کشورگشائی‌های خود گاهی با اقوامی مواجه میشدند که درختی را بعنوان نمودار زندگی قومی خود میشناختند بطوریکه قطع آن درخت موجب آن چنان افسردگی و دل مردگی مردم میگردد که آنان علاقه بزنگی را از دست میدادند و اجتماع مربوطه از هم می‌پاشید و مضمحل میشد .

۲- در مجلهٔ «بررسی‌های تاریخی» مورخهٔ فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۰ ضمن مقاله‌ای

درباره داغستان قفقاز می‌بینیم که بنقل از ابوسعید گردیزی مینویسد: «... و به ده فرسنگی سریر درختی است که هیچ بر ندارد و هر چهارشنبه مردمان این شهر بیایند و از هر میوه بیاورند و بر آن درخت بیاویزند پس آنرا سجده کنند و قرآن‌ها کنند.»

۳- در موقع عظمت روم در بیشه مقدسی در نزدیکی‌های شهر مزبور بر کنار دریاچه نمی (Nemi) درختی بود که بواسطه کاهنی که از بردگان میبود باشمشیر آغشته محافظت میشد.

در هر سه مورد بالا بدیهی بنظر می‌رسد که درخت مورد نظر نموداریک سرزمین بارور یعنی یک کشور است که طبعاً نمودار و ضامن حیات ملت مربوطه نیز میباشد. ضمناً چنانکه ذیلاً خواهیم دید درخت زندگی بر حسب تداعی مفهوم کشور تبدیل به درخت مراد با مفاهیم وسیع آن میگردد و بالاخره ممکن است نمودار شخصی نیز قرار گیرد که مظهر خیر و برکت و پامهر و وفا و پایداری و پرهیزکاری و با همه اینها بوده و در نتیجه نماینده خواسته‌های مردم است.



درباره سمبولیزم درخت در فرهنگ ایرانی شرح بسیار ارزنده‌ای را در نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه آذربایجان تبریز (شماره بهار سال ۱۳۵۳ ص ۸۰) بقلم آقای دکتر جلال خالقی مطلق داریم که مینویسند: «در ایران پرستش درخت همیشه معمول بوده. بهترین نمونه آن سرو کشمرو سرو فریومد است که ذکر آن توسط مورخین ایران و عرب آمده و مفصل‌ترین صورت آنرا ابوالحسن علی ابن زید بیهقی در تاریخ بیهقی آورده. در شاهنامه نیز سرو کشمرو که زردشت از بیست آورد و در جلوی آتشکده کاشت تا شاهد دین آوردن گشتاسب باشد بقلم دقیقی آمده. علاوه بر آن در میان تصاویر و استعارات شاهنامه درخت از همه زنده‌تر و با ابهت‌تر است و بکرات آدمی و اندیشه‌های او و رفتار و کردارش به درخت، ریشه، تنه، شاخ، برگ، گل، بار، سایه و قامت آن تشبیه میشد. نگاهی دقیق در این ابیات نشان میدهد که در پس این تشبیهات و استعارات شعری، عقاید قدیمی دینی نسب بد درخت نهفته است. مثلاً ستایش درخت در بیت زیر ریشه پرستشی آنرا نشان میدهد. سودابه به کیکاوس درباره رفتن سیاوش به حرم و پذیرائی خواهران از او میگوید:

نمازش برند و نثار آورند درخت پرستش بیار آورند.

در شاهنامه از درختی نیز که از خون سیاوش روئیده و مردم آنرا ستایش میکردند نام برده شده:

ز خاکی که خون سیاوش بخورد	بایر اندر آمد درختی ز گرد
نگاریده بر برگ‌ها چهر او	همی بوی مشک آمد از مهر او
به دی مه نشان بهاران سدی	پرستشگه سو کو اران بدی

یادگار چنان تعبیرات باستانی را امروزه در درخت‌های مرادی داریم که مردم پر شاخه‌های آنان دخیل می‌بندند. هم چنین بالاخص در مازندران درخت‌هایی را می‌بینیم که ضمن جنگل بر اندازی‌ها از جوراوه و جفای تبر مصون مانده و کین شده‌اند. این درخت‌ها که غالباً چند اصله دور هم بوده و دایره کوچکی را تشکیل میدهند گاهی یک تنه‌ای کوچک و گاهی در هم درپناه خود دارند. تنه درخت‌هایی از نوع همیشه بهار که خیلی کین شده‌اند گاهی در فواصل

البرر نیز شاعره دیگری است که مانند درختان مازندان هنوز باید اراج و مقام معتقداتی امروزی آنها، یعنی نوع و مقدار توجهی که مردم بانان دارند، مورد تحقیق و بررسی محلی قرار گیرد. بقاع درختی گوناگونی در آذربایجان و دیگر قسمت‌های کشور نیز وجود دارد که مورد نذر و نیاز مردم و مسلماً سایان بررسی غریبه عمیق‌تر می‌باشند.

یک اسم بسیار جالب باستانی درباره درخت که امروزه فقط شعبان از آن باقیست عبارت از رسم «درخت قدر» است. در آذربایجان (و یا لاقول در قصبه زنوز پنجاه سال پیش) وقتیکه از کسی زیادی تعریف بکنند ضرب صحبت گاهی به طنز می‌گویند: «پس باید برایش درخت قدر نشاند» و مسلماً باید این اصطلاح را یادگار زمانی دانست که بتدریج اشخاص لایق و خدشگزار واقعاً درختی بنام «درخت قدر» می‌کاشته‌اند، و بدین طریق انسان از خود می‌پرسد که آیا درخت سروی که زردست بیاد دین آوردن و شتاب کاشت در حقیقت نوعی «درخت قدر» نبوده است؟

صورت دیگری از سمبولیزم درخت را در «نخل» های مراسم ماه محرم داریم. امروزه معروف‌ترین «نخل» های ایران در شهر یزد است که یکی از آنها واقع در میدان امیر خجماق در حدود ده تن وزن دارد. (روزنامه کیهان مورخه ۱۳ بهمن ۵۲ و ۲۰ بهمن ۵۳). این دستگاهها علل الرغم عنوان «نخل» به سرو شباهت دارند، و بدین طریق سروهای کاشمر و فرود را با شاطر می‌آورند. این شباهت مخصوصاً موقعی چشمگیر است که «نخل» ها را در پارچه سیاه که نمودار تجدید حیات است می‌پیچند.

از نظر معنا و مفهوم «نخل» در مراسم ماه محرم و جنبه شاعرانه آن ابیات زیر از آقای ادیب برومند جالب است. ایشان ضمن قصیده غرائی بمطلع:

«سرد گر که ایمان براه خدا شود پارسا مرد را رهنما»
می‌گویند:

در این ره نوان بخشی جاودان بود حوی نو باوه مرتضی
خجسته نهال همایون ثمر تناور درختی بهشتی صفا
خرامنده سرو چمن زار دین فروزنده مهر سپهر عطا

احتیاج به گفتن ندارد که نخل «مراسم ماه محرم در حقیقت تعبیه عینی تشبیهات بالاست و در مصرع «خرامنده سرو چمن زار دین» گوئی عیناً تصویر نخلی که بر فراز امواج جمعیت در حرکت باشد مجسم شده است.

از مطالب آقای دکتر خالقی سطلق که بگذریم محقق از جمند دیگری بنام ژرد لکلر (C. Lecaler) شرح بسیار جالب و ارزنده‌ای را درباره «درخت زندگی» با تصاویر فراوان (در حدود ۱۵۰ قلمه) در نشریه «Arts Islamica» (مورخه ۱۹۳۷) از دانشگاه Ann Arbor میشیگان) به چاپ رسانیده که نشان می‌دهد سمبول مزبور در ضمن فزون ودهورچه شکل‌های

گوناگونی بخود گرفته است. * اتفاقاً تعداد شایان توجهی از این شکل‌ها در پارچه‌های ایرانی عهد ساسانی و بعد از آن منعکس است که آن پارچه‌ها بمناسبت همین نقش‌های مقدسی که دارند در کلیساهای قدیمی اروپا مورد استفاده قرار گرفته و در نتیجه تا بحال محفوظ مانده‌اند .

یکی از شکل‌های درخت زندگی که در تصاویر مقاله ژرژ لکلر دیده میشود شکل يك ستون و یا نیم ستون است که بصور مختلف زینتی طرح شده است ، تا حدی که اصطلاح « ستون جهان» (the World Column) مرادف اصطلاح «درخت زندگی» میگردد.

تردیدي نیست که سمبولیزم ستون بهر صورتی که باشد نمودار تنهٔ درخت است که شکل آنرا بعنوان يك «صنم» در کهنه کاری ماقبل تاریخی کورآنکون فارس دیدیم (مجلهٔ ینما شمارهٔ اسفند ماه ۵۴) . ضمناً در هیچکدام از تصاویر پارچه‌های ایرانی که ژرژ لکلر نقل می‌کند تصویری که عیناً شبیه نیم ستون انارک باشد وجود ندارد ولی در پارچه‌ای که بقرن هفتم میلادی در اسکندریه یافته شده و ما تصویر آنرا ذیلا نقل می‌کنیم شکلی که به نیم ستون انارک شباهت کامل دارد مشاهده میگردد. مقالهٔ ژرژ لکلر مخصوصاً ارتباط «ستون جهان» را با «چرخ آفتاب» که در غالب تصاویر دارای هشت پره میباشد منعکس میکند و بدین طریق خیلی جالب است که هر دو نیم ستون نامبرده، یعنی هم از آن انارک و هم از آن اسکندریه، هشت ضلعی هستند. حرمت عدد هشت در «هشتی» های معماری سنتی ایران نیز بصورت دالان‌های دخولی هشت ضلعی خودنمایی میکند.



(تصویر درخت زندگی از
يك پارچهٔ یافت اسکندریه
بقرن هفتم میلادی)

* مارنوشتی از این مقاله رادرسال‌های پیش‌تهیه کرده و بعداً گم کرده بودیم. اخیراً فتوکپی آنرا که امروزه طبعاً کمیاب است جناب آقای جابر عناصری از یکی از موزه‌های لندن تهیه کرده و برای ما فرستادند . لذا باید از این فرصت استفاده کرده از حضور ایشان تشکر بکنیم . توفیق هر چه بیشتر ایشان را در راه بسط معرفت از درگاه خداوندی خواهانیم .

در بالای نیم ستون اسکندریه ای دو برادر دوقلو که هویت آنها با اساطیر یونانی مربوط است ایستاده اند بطوریکه گویی قائم بردرخت زندگی بوده و درعین حال حافظ و نگهبان آن نیز میباشند. ضمناً نیم ستون مزبور بواسطهٔ ملائکه‌هایی که در دوطرف آن قرار دارند حراست میشود و در پهلوهای آن دو گاو را برای قربانی می‌آورند. اما در نیم ستون انارک هیچگونه علائم و آثاری که حاکی از قربانی کردن و یا حتی افروختن آتش باشد مشاهده نمیشود و در نتیجه معنا و مفهومی که این بنا عملاً در اجتماع انارک داشته هم چنان مجهول باقی میماند. لذا ناچار به شرحی که از آقای مصطفوی نقل شد بر میگردیم و از خود میپرسیم که آیا علت واقع بودن نیم ستون‌های مورد بحث در تکیه‌ها و حسینیه‌ها چیست؟

تردیدی نیست که واقع بودن بناهای مزبور در تکایا و حسینیه‌ها حاکی از نوعی ارتباط آنها با مراسم سوگواری در ازمئهٔ باستانی است و در نتیجه طبعاً این سؤال پیش میاید که آیا مبنای ارتباط درخت زندگی با مراسم سوگواری در ازمئهٔ قبل از اسلام چه بوده است؟ در پاسخ این سؤال در وهلهٔ اول درخت سوگواری سیاوش در زمان‌های افسانه‌ای بخاطر میاید، ولی سرگذشت سیاوش از نظریک پدیدهٔ تاریخی دارای آن چنان اهمیت و نفوذی نیست که توانسته باشد موجب پیدایش و بقا و دوام تا این حد طولانی سمبولیزم مورد بحث گردد. ضمناً سوگواری برای خداوند گیاهان یکی از وجوه معروف مراسم بابل و مصر و یونان باستان میباشد و یگانه توضیح قانع کننده‌ای که برای پیدایش مراسم مزبور میتوان قائل شد عبارت از خشک سالی‌های مهم و ممتدی است که موجب این امر شده است. بدین طریق علی‌الاصول باید پیدایش این رسم را در ایران نیز که درخت زندگی سمبل سوگواری باشد مبتنی بر خشک سالی‌های مهم باستانی دانست، خشک سالی‌هایی که با احتمال قوی عمهٔ آسیای جنوبی غربی را شامل میشده و خیلی باستانی‌تر از سیاوش و کیکوس و یا زردشت بوده است، گوا اینکه طبق قرائنی با احتمال قریب بیقین خود زردشت نیز در یک زمان خشک سالی ظهور کرده است. اما علت بقا و دوام مراسم مزبور را در ازمئهٔ بعدی‌تر نیز نباید در استمرار احتیاج باستان دانست، بطوریکه گریه کردن برای باران درهٔ آناهیتا در زمان ساسانیان و در وقت زکریا و یحیی است.

